



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در متن شرایع راجع به «تفویض» دو مبحث را طرح کردند^۱ زیرا آن تفویضی که مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است جزء مختصات آن حضرت است و در اوائل کتاب «نکاح» در مختصات آن حضرت بحث شد^۲ لذا آیه سوره احزاب که دارد: ﴿خَالِصَةً لَّكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ به آن بحث‌های اولیه کتاب «نکاح» برمی‌گردد. تفویضی که در مسئله «مهر» مطرح است دو قسم است: یکی «تفویض بضع» است، دوم «تفویض مهر» است. در «تفویض بضع» هیچ نامی از مهر برده نمی‌شود، بعداً هم می‌توانند تعیین کنند، نه قبل از عقد نامی از مهر برده شد که عقد «مبنیاً علی المهر» واقع بشود و نه در متن عقد نامی از مهر برده شد؛ هیچ نامی از مهر در عقد برده نشد «لا قبل العقد و لا فی متن العقد»، این می‌شود «تفویض بضع»؛ اما همچنان زمینه اثبات مهر باقی است برای اینکه بعد از عقد هم می‌توانند تعیین کنند زیرا عقد سبب فعلی آن چهار امر است: «الزوجة»، «المحرمة»، «الإرث»، «المتعة»؛ اما سبب شأنی مهر است که اگر نخواستند از شأنی به فعلیت برسد، مهری در کار نیست، اگر خواستند می‌توانند. این معنای «تفویض بضع» است که بحث آن گذشت.

۱. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۲. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. سوره مائده، آیه ۱.

اما «تفویض مهر» آن است که یا «قبل العقد» سخن از این است که ما مهری می‌خواهیم که عقد «مبنیاً علیه» واقع می‌شود یا در متن عقد سخن از اصل مهر آمده که مهر حتماً باید باشد منتها تعیین نکردند گفتند بعد تعیین می‌کنیم، حالا یا زوج تعیین کند یا زوجه تعیین کند یا با مشورت هم تعیین کنند یا مثلاً به ثالث ارجاع کنند. پس اصل مهر «فی الجملة»، نه «بالجملة» در قسم دوم تفویض مطرح است و در قسم اول تفویض اصلاً مطرح نیست. این تفویض چندتا حکم دارد: اولاً برابر قاعده اولیه حکم آن چیست؟ ثانیاً نصوص خاصه‌ای که در این زمینه هست پیام آنها چیست؟

صورت مسئله را مرحوم محقق تنظیم می‌کند که این صورت مسئله در ذهن آقایان باشد تا برسیم به آن دو بخش که یک بخش از آن مربوط به «ما هو مقتضى القواعد الأولية» است و بخش دوم «ما هو مقتضى النصوص الخاصة» است. اما قبل از ورود در استدلال که قواعد اولیه حرف آن را می‌زنند یا نصوص خاصه پیام آن را دارند، باید صورت مسئله مشخص بشود.

صورت مسئله‌ای که مرحوم محقق مشخص می‌کند این است: «و أما الثانى و هو تفويض المهر» نه «تفويض البضع»! سخن از «تفویض البضع» قبلاً گذشت. «فهو أن يذكر على الجملة» یعنی «فی الجملة»، نه «بالجملة»! «بالجملة» یعنی تمام حرف، «فی الجملة» یعنی خلاصه حرف و اجمال حرف. «و يفوض تقديره إلى أحد الزوجين» اصل مهر مطرح شد، یک؛ چه کسی باید تعیین بکند؟ حالا یا زوج یا زوجه یا «کلیهما»، اما به ثالث برمی‌گردد یا نه مطلب دیگری است که باید در اثنای بحث روشن بشود. «فإذا كان الحاكم هو الزوج» اگر به حکم زوج بنا شد مهر تعیین بشود، «لم يتقدر في طرف الكثرة و لا القلة» اگر اختیار را به زوج دادند دست او باز است چه در طرف کثرت چه در طرف قلت و این باز بودن دست از دو طرف منصوص است و معلّل هم هست یعنی امام در روایت

فرمود دست زوج از دو طرف باز است و دلیل آن هم فلان است که بازگو می‌شود. «و جاز أن يحكم» این زوج «بما شاء» هر اندازه که خواست. «و لو كان الحكم إلیها» که این نظم، نظم منطقی در عبارت نیست؛ آنجا فرمود: «فإذا كان المحاكم هو الزوج»، باید اینجا می‌فرمود: «فإذا كان المحاکمة هی الزوجة»! این اگر بود این «لم يتقدر فی طرف القلة و يتقدر فی طرف الکثرة».

«فهاهنا أمران»: یکی اینکه اگر اختیار به دست زن بود، او یک طرفه مختار است، نه دو طرفه، این یک؛ دوم اینکه آنکه مختار است مرز آن کجاست؟ این مطلب دوم در طرف زوج نیست، چون زوج در دو طرف چه در طرف کثرت چه در طرف قلت دست او باز بود و وقتی دست او باز بود نصاب ندارد؛ اما در طرف زوجه در طرف قلت دست او باز است، در طرف کثرت دست او باز نیست؛ پس نصاب دارد، آن نصاب باید مشخص بشود. لذا اگر تعیین به دست زوجه شد «فهاهنا أمران» و اگر تعیین به دست زوج شد یک امر است، زوج مختار است نه در طرف کثرت مرزی دارد و نه در طرف قلت حدی؛ ولی اگر تعیین به دست زوجه بود، در طرف قلت حدی ندارد، در طرف کثرت حدی دارد، اولاً؛ آن حدّش هم مشخص شده است به عنوان «مهر النساء، مهر السنة»، ثانیاً. همه اینها را نص مشخص کرد.

«و لو كان الحكم إلیها» دوتا مطلب است: یکی «لم يتقدر فی طرف القلة و يترتب فی طرف الکثرة»، چرا؟ «إذ لا یضی حکمها فیما زاد عن مهر السنة» که امر دوم هست. پس اگر اختیار به دست مرد بود در دو طرف دست او باز است و اگر اختیار به دست زن بود یک طرف دست او باز است و یک طرف دیگر دست او باز نیست، اولاً؛ آن مقداری که باز نیست مرزش کجاست، ثانیاً؛ هر دو را اینجا ذکر کردند، برای اینکه نص هر دو را تعرّض کرده است

که فرمود: «و لو كان الحكم إلى الزوجه لم يتقدر في طرف القلة و يتقدر في طرف الكثرة»، این مطلب اول؛ چرا؟ «إذ لا يمضى حكمها فيما زاد عن مهر السنة»، این مطلب دوم؛ آن «مهر السنة» هم «خمسمائة درهم» است.

حالا در مسئله «تفویض مهر» اگر تعیین شد حکم آن چیست؟ تعیین نشد حکم آن چیست؟ اگر مرگی قبل از تعیین اتفاق افتاد حکم آن چیست؟ اگر آمیزشی اتفاق افتاد حکم آن چیست؟ «و لو طلقها قبل الدخول»، یک؛ «و قبل الحكم»، دو. در آیه قرآن کریم که فرمود: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ﴾^۱، آنجا متعه است؛ اما حالا در اینجا چون امر را واگذار کردند به «أحدهما» که تعیین کند، حالا او تعیین نکرده است، اینجا به هر حال او را ملزم می‌کنند که تعیین کند. «و لو طلقها قبل الدخول»، یک؛ «و قبل الحكم»، دو؛ این قاعده‌اش همان متعه است. ولی چون اینجا اصل مهر مطرح شد «فی الجملة»، تعیین آن به عهده «أحدهما» شد، ثانیاً؛ «ألزم من إليه الحكم أن يحكم»، حالا وقتی حکم کرد می‌شود ﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾^۲ اگر طلاق اتفاق افتاد ﴿وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ حاکم باید تعیین کند که مقدار آن چقدر است، بنابراین نصف آن مقداری که معین کرده است باید بپردازد.

«و لو كانت هي الحاكمة» اگر بنا شد که زن حکم کند، «فلها النصف ما لم تزد في الحكم عن مهر السنة» این البته چون در قسمت کثرت مرز آن محدود است و بسته است، از «مهر السنة» نباید بگذرد، یک؛ و چون حکم به دست او بود اگر حکم کرد، نصف «مهر السنة» را باید به او بپردازند، دو. «و لو مات الحاكم» حالا اگر مرد بنا شد که حکم بکند یا زن حکم کند مُرد «قبل الحكم»، اینجا مرحوم محقق دو قول نقل می‌کند خودش فتوا نمی‌دهد: «قیل

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

يسقط المهر» چون «ما لم تفرضوا لهنَّ فريضة» است لذا «و لها المتعة». «و قيل ليس لها أحدهما و الأول مروى»^۱ هیچ کدام از آنها نیست، نه «مهر السنة» است و نه متعه است، اولی روایت شده است که متعه باید باشد؛ اما هیچ سخن از ارث بُرده نشد در حالی که این حق است. در بحث جلسه قبل روشن شد که اگر مستحق آن حق، مقوم آن حق باشد، جا برای ارث نیست؛ نظیر «حق المقاسمه» زوجه که جا برای ارث نیست و اگر آن مستحق، مورد حق باشد نه مقوم حق؛ نظیر خیارات، چرا ارث نبرند، حق است؟!

پرسش: به هر حال این حق مورد است یا مقوم؟

پاسخ: اینجا یقیناً مورد است، مقوم نیست، مهر امر مالی است نظیر مقاسمه نیست؛ منتها حالا روایت آمده فرموده به اینکه اگر نشد «لها المتعة». لذا این آقایان حق این بود که بحث بکنند که به هر حال این حق است نظیر خیارات است حقوق است امر مالی است، خیار که امر مالی نیست، این مهر، مال است، تعیین مهر مانده است وگرنه مهر که امر مالی است. اگر چنانچه این زن بمیرد، بعد از آمیزش بمیرد، این مهریه را بچه‌ها ارث می‌برند. این مهریه جزء دیون است، یک؛ قبل از ثلث است، دو؛ قبل از میراث است، سه. کسی که مُرد تمام دیون او از ذمه به عین منتقل می‌شود، مال می‌شود درگیر و وقتی مال درگیر شد غرماء حق دارند، ورثه حق ندارند. این شخص بدهکار بود اقساطی، بنا شد پنج ساله بدهد، همین که مُرد همه دیون او از ذمه به عین منتقل می‌شود و عین درگیر است، حق غرماء به عین منتقل می‌شود، ارث در بخش سوم قرار دارد. ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۲ اول دین را می‌دهند، بعد ثلث را می‌گیرند اگر وصیت کرد، بعد بقیه بین ورثه تقسیم می‌شود. این مهریه جزء دین است، قبل از

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲.

ثالث و قبل از ارث باید مهریه زوجه را بپردازد و این حق مسلم اوست، حق مالی است، ولی هیچ تعرضی نکردند! شاید برای اینکه نصوصی که متعرض این است فرمود به اینکه اگر مرد متعه است هیچ تعرضی به مسئله ارث نکردند در حالی که این مسئله مالی است. این دو قول را محقق (رضوان الله علیه) نقل کرده است و نظری نداد. این صورت مسئله بود.

اما حالا بحث در دو مقام است: یکی مقتضای قواعد اولیه است، یکی نصوص خاصه باب است. مقتضای قواعد اولیه یک مقدار درباره عقد است که عقد بی مهر حکم آن چیست؟ یک مقدار درباره مهر است که مهری که خارج از عقد قرار می گیرد حکم آن چیست؟ یک مقدار در این شرطی که گذاشتند آیا به دست اینهاست که به دست زوج باشد یا دست زوجه باشد یا «کلیهما» باشد، یک؛ پیچیده تر از همه اینها به ثالث برگردانند، دو؛ این به ثالث برگردانند یعنی چه؟ یعنی زمام مهر که حق مالی است به دست ثالث است؟ یا ثالث در حد کارشناس است در حد خبره است مقوم است مشورت می کند، این است؟ اگر از این قبیل باشد «لا بأس به»؛ اما اگر اصل حق را بخواهند واگذار کنند خالی از بحث نیست. مرحوم فاضل اصفهانی در کشف اللثام یک مطلبی دارد که می فرماید: «و ضعفهما ظاهر»،^۱ همین مطلب را مرحوم صاحب جواهر در جواهر نقل می کند، بعد در بخش های دیگر فرمایش مرحوم فاضل اصفهانی را نقد می کند.^۲ آنچه که فاضل اصفهانی نقد می کند این است که بعضی گفتند به اینکه نمی شود به ثالث داد، برای اینکه نکاح معاوضه است، یک؛ تعیین عوضین به دست معاوضین است نه به دست بیگانه، دو؛ آن وقت مهر را به دست بیگانه بدهید یعنی چه؟! مثل اینکه بایع و مشتری دارند معامله می کنند بگویند هر چه آن

۱. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج ۷، ص ۴۴۳.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۶۶.

آقا گفته! آن آقا که دخیل نیست نه بایع است نه مشتری، زمام عقد به دست او نیست! یک وقتی می‌خواهند با آن آقا مشورت کنند چون او کارشناس است نظر او را بگیرند، بله! اما او بخواهد مهره اصلی باشد، مهره اصلی بایع و مشتری‌اند، ثن را باید اینها تعیین کنند. او می‌تواند نظر کارشناسی بدهد، اینها بعد از اینکه نظر کارشناسی او را گرفتند بگویند: «بعت و اشتریت»؛ اما زمام این عقد به دست آن بیگانه باشد یعنی چه؟!

این دوتا حرف را مرحوم فاضل اصفهانی نقل می‌کند می‌گوید: «و ضعفهما ظاهر» برای اینکه اینجا از آن سنخ نیست که زمام را کلاً به دست او بدهند، به بیگانه می‌گویند شما نظر مشورتی بدهید یا نظر تقویمی بدهید نظر کارشناسی بدهید و مانند آن.

اما این دو امر یکی به حسب قواعد عامه است و یکی به حسب نصوص؛ به حسب قواعد عامه تکلیف عقد بی‌مهر چیست؟ تکلیف مهری که مستقلاً بخواهد ذکر شود چیست؟ تکلیف مهر سرگردان چیست؟ یک مهر شناوری که شما «فی الجملة» گفتید «بالجملة» نگفتید این مجهول است، اگر مجهول شد باطل است، اگر باطل شد «مهر المسمی» باطل است، «مهر المسمی» که باطل شد به «مهر المثل» تبدیل می‌شود، به «مهر السنة» برمی‌گردد، این یعنی چه؟ بخواهید با دیگری هماهنگ کنید، این هم دلیل می‌خواهد، چگونه با دیگری هماهنگ می‌کنید؟ اینها بحث‌های مربوط به بخش اول که قواعد اولیه است.

اما نصوص، بعضی از آنها معارض هستند و «فی الجملة» معارض هستند. خیلی شفاف و روشن این نصوص مستدل بحث کرد که چرا اگر اختیار را به دست زوج دادند دو طرف باز است؟ اگر دست زوجه دادند یک طرفه باز است؟ و اگر به دست زوجه دادند که یک طرفه باز است، آن طرفی که بسته است تا کجا بسته است؟ و اگر مرگی اتفاق افتاد حکم آن چیست؟ «لها المتعه» است که اصلاً اسمی از ارث برده نشد.

اما آن بخشی که مربوط به قواعد اولیه است، چون قبلاً روشن شد که مهر نه جزء عقد است نه شرط عقد است و اگر هم ما شک کردیم «لِلأصل». این «لِلأصل»ی که در کتابها آمده بعد به جواهر منتقل شده، این همان اصل برائت در اقل و اکثر استقلالی است. ما اجزاء این عقد را می‌دانیم، شرایط این عقد را می‌دانیم، در شرط دیگر یا جزء دیگر شک کردیم که آیا این جریان مهر نظیر ثمن است که در متن بیع باید واقع بشود یا نه؟ اصل برائت است «رُفِعَ ... مَا لَا يَعْلَمُونَ».^۱ پس عقد بی‌مهر درست است، مهر بدون عقد هم درست است، جزء «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۲ هست.

فرمایش مرحوم شیخ انصاری هیچ یعنی هیچ! هیچ صبغه علمی ندارد که شرط تعهد در تعهد است، آیه‌ای آمده؟ روایتی آمده؟ بنای متشرعین این است؟ شرط یک تعهد دارج بین جوامع بشری است قبل از اسلام، بعد از اسلام، بعد از اسلام در بین مسلمان‌ها، بین کافران تعهدات را می‌گویند «شرط». نعم! ممکن است شارع مقدس چیزی را اضافه بکند یا چیزی را کم بکند، اما چنین چیزی وارد نشده است؛ عقد هم همین‌طور است، اجاره هم همین‌طور است، صلح هم همین‌طور است، اینها یک چیزهایی نیست که شارع آورده باشد، اینها که حقیقت شرعیه ندارد غیر مسلمان‌ها هم عقد دارند، بیع دارند، تجارت دارند، خرید و فروش دارند، قرض دارند. شرط یعنی شرط تعهد. تمام این بیمه‌ها تعهد است و شارع آمده همین را امضا کرده است منتها فرمود به اینکه مادامی که حلال را حرام نکند، حرام را حلال نکند و مانند آن، در اجاره هم همین‌طور است، در بیع هم همین‌طور است اگر یک کالایی محرم بود، ثمن آن حرام است، اگر یک کار، نه کالا! کاری محرم بود حقوق آن حرام است. «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا» چه عین چه

۱. التوحید (للدوق)، ص ۳۵۳.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

منفعت، «حَرَمَ ثَمَنَهُ»^۱ اگر شراب بود «حَرَمَ ثَمَنَهُ»، اگر حقوق بانکی‌های ربوی و رباخوار بود «حَرَمَ ثَمَنَهُ». حقوق اینها «بَیِّن الغی» است حرام است، کارشان کار ربوی است، یک کار مشروعی نیست که پایان ماه حقوق بگیرند، این بیچاره شب و روز کار می‌کند مال حرام می‌گیرد! «إِنَّ اللَّهَ إِذَا حَرَّمَ شَيْئًا حَرَّمَ ثَمَنَهُ». کشور را این ربا دارد بهم می‌زند! این تولید را این ربا دارد می‌سوزاند! این عذاب الهی است.

در جریان شرط هم اگر چنانچه بخواهند به غیر واگذار کنند چکار می‌کنند؟ اگر غیر به عنوان کارشناس باشد، قیمت‌گذار باشد، نظر مشورتی باشد، اینها عیب ندارد؛ بقیه شاید اشکال داشته باشد که این حق را واگذار کنند به او، شاید اینها اصلاً نخواستند حق را واگذار کنند به او، بلکه خواستند نظر کارشناسی بدهند، اگر نظر کارشناسی بدهند یقیناً درست است، اگر وکالت باشد تا حدودی درست است، اگر نیابت در این‌گونه از موارد راه داشته باشد تا حدودی درست است، اما زمام این حق را از خودشان بکنند و به دیگری بدهند این جای تأمل است.

پرسش: ...

پاسخ: اگر به بیگانه بدهند، این بیگانه از طرف چه کسی وکیل است؟ اگر از طرف زوجه باشد «أحد الطرفين» است، اگر از طرف زوج باشد «کلا الطرفين» است، تا از طرف چه کسی باشد؟ مشکل همان بود که در بحث جلسه قبل اشاره شد. اگر از طرف «کلیهما» باشد این از طرف زوجی است که دو طرف آن باز است، از طرف زوجه‌ای است که یک طرف آن باز است، او باید خیلی جمع‌بندی دقیق ریاضی داشته باشد تا به چاه نیفتد. اگر از یک طرف باشد راه او روشن است اگر از طرف زوج باشد دو طرف آن باز است، از طرف زوجه باشد یک طرف آن باز است؛ اما اگر از دو طرف باشد مشکل دارد که خیلی باید حساب او دقیق باشد.

۱. عوالی اللئالی العزیزة، ج ۲، ص ۱۱۰.

«الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» که در باب بیستم هم به آن استدلال شده که در بحث جلسه قبل اشاره شد،^۱ آن برای کلی است و در موارد دیگر هم هست و عمده آن است که طرزی دین، جامعه را راهنمایی کرده است که انسان پای عهد خود بایستد چون جامعه با عهد زندگی می‌کند با پیمان زندگی می‌کند. در سوره مبارکه «توبه» فرمود: ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾؛^۲ حالا بت پرست باشد شما تعهد بستید، امضا کردید که چند ماه مثلاً صلح کنید، مادامی که آنها نقض نکردند نگوئید اینها کافر حربی‌اند! بلکه کافر حربی هستند اما شما با آنها عهد بستید! در حالی که حرب و جنگ است، بلکه دست شما باز است؛ اما وقتی که آمدید صلح‌نامه، عهدنامه، شرط‌نامه را امضا کردید پای امضای خود بایستید.

پس به حسب قاعده ما مشکلی نداریم، می‌ماند یک مشکل و آن این است که به حسب قاعده این مهر باطل است، این «مهر المسمی» باطل است، تبدیل به «مهر المثل» می‌شود، چرا؟ برای اینکه مجهول است.

پرسش: ...

پاسخ: الآن همین‌ها که می‌گویند باطل می‌شود برای اینکه این مجهول است؛ مثل اینکه طرفین بگویند که یک مقدار گندم! این یک مقدار گندم که مشخص نیست! این مهر که مجهول شد، باطل می‌شود و وقتی «مهر المسمی» باطل شد، تبدیل به «مهر المثل» می‌شود. این حرفی است که بعضی‌ها زدند. این بزرگان ما می‌گویند به اینکه فرق است بین تعیین شیء مجهول و بین عدم تعیین؛ آنجایی که یک چیزی را معین کردند گفتند آنکه در این کیسه است معلوم نیست در این کیسه برنج است معلوم نیست در کیسه جو است چیست؟ این مجهول بودن باعث بطلان این

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۷۶.

۲. سوره توبه، آیه ۷.

«مهر المسمی» است تبدیل می‌شود به «مهر المثل»؛ اما اینها تعیین نکردند، گفتند بعد تعیین می‌کنیم. یک وقت است یک شیء مجهولی را مهر قرار می‌دهند، این باعث بطلان «مهر المسمی» است، یک وقتی می‌گویند ما بعد تعیین می‌کنیم، این از سنخ مجهول بودن «مهر المسمی» نیست؛ بنابراین دلیلی بر بطلان این نیست. یک وقت است می‌گویند آنچه که در این کیسه است مهر ما است، این مهر باطل است، «مهر المسمی» باطل است، تبدیل به «مهر المثل» می‌شود. یک وقتی می‌گویند ما بعد تعیین می‌کنیم، اینکه مجهول نیست. پس این قسم دوم ملحق به مجهول بودن نمی‌شود. پس این تعیین صحیح است، امر صحیح است، تعیین به دست اینهاست.

اما به حسب نصوص؛ چند روایت است که این روایات چندگانه را این آقایان بر آن فتوا دادند و برابر غیر این نص هم اصلاً مسئله اینکه این حق است و ارث برده می‌شود اینها را ذکر نکردند. در جلد ۲۱ وسائل، صفحه ۲۷۸ باب ۲۱ چندتا روایت است که روایت اول آن در جلسه قبل خوانده شد و آن را تکرار نمی‌کنیم. راز اینکه راوی سؤال می‌کند چطور اگر تعیین را به دست زوج دادند دو طرف باز است چه در طرف قلت چه در طرف کثرت؛ اما اگر تعیین را به دست زوج دادند یک طرف باز است، به طرف قلت باز است به طرف کثرت باز نیست؟ حضرت فرمود به اینکه اگر به طرف زوج دادند، طلبکار و مالک اصلی زوج است و خود زوج کل اختیار را به دست زوج داد. زوج در طرف قلت مختار است چون به سود اوست، در طرف کثرت مختار است چون صاحب حق اختیار را به دست او گذاشت یقیناً مختار است و چون زوج باید بدهد در طرف قلت مختار است هر چه کمتر بدهد دست خودش است، در طرف کثرت حق با زوج است و زوج هم به او واگذار کرده است، گفت هر چه شما بگویید! این استدلال امام است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، راهگشا باشد؛ منتها جامعه ما - متأسفانه - از قرآن و روایات بیرون است. فرمود آن مهریه، آن جهیزیه، اینها یک امور عادی است باشد؛ اما دو عنصر محوری است که خانواده را حفظ می‌کند: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۱ آن دوستی عاقلانه است که زندگی را نگه می‌دارد، این گذشت مهربانانه است که زندگی را گرم می‌کند. ادب یعنی ادب! قرآن چگونه صریح‌تر بگوید؟! بعد به زن‌ها هم خطاب کرد فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۲ مسکن را مرد باید تعیین کند، سکینت یعنی سکینت! سکینت و آرامش و آسایش به عهده زن است. فرمود من زن را طرزی خلق کردم که او محور محبت است. ما صله أصلاب نداریم، صله أرحام داریم. مرد درست است که آدم خوبی است کارگر است؛ ولی صُلب مرد، صُلب محبت و عاطفه نیست، صُلب سختی است. رحم زن جای محبت و گذشت و اشک و ناله است. ما صله أرحام داریم! آن‌که همه فامیل‌ها را جمع می‌کند مادر است. آنهایی که عاطفی زندگی کردند ولو سَنّشان به هفتاد و هشتاد هم برسد وقتی می‌بینند مادر را از دست دادند احساس غربت می‌کنند. صله أرحام یعنی أرحام! مرد هر چه بخواهد بچه‌ها و فامیل‌ها را جمع بکند، آن عرضه را ندارد. صُلب این‌طور نیست؛ اما رحامت این است فرمود: ﴿لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾. ما اینها را - معاذالله - کنار گذاشتیم! سکینت به عهده مادر است، آن وقت جامعه آسان زندگی می‌کند. الآن زن و شوهر شیعه در سنّ سالمندی به هفتاد و هشتاد سال هم که رسیدند علاقه‌شان به یکدیگر بیش از دوتا جوان است، چون از بس عاطفه و محبت دیدند، انسان با عاطفه زنده است، انسان با ادب زنده است. از این شفاف‌تر که نمی‌شود گفت! همه را گفته است. فرمود آن جهیزیه و اینها سرچایش محفوظ است، قنطار هم بدهند سرچایش محفوظ است؛ اما این دو چیزی که خانواده را

۱. سوره روم، آیه ۲۱.

۲. سوره روم، آیه ۲۱.

نگه می‌دارد: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ است. بعد به خانم خانواده هم گفت که مسکن مهم نیست، سکونت مهم است و آن به دست توست: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾. چون مستحضرید «زوجه» یک کلمه خیلی فصیحی نیست لذا در هیچ جای قرآن نه «زوجه» بکار رفته و نه «زوجات»، همه جا «أزواج» است؛ هم مرد زوج زن است، هم زن زوج مرد است. فرمود این زن سکونت آن مرد است. ما باور نکردیم بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام) را! امام فرمود به اینکه خانه‌ای که - معاذ الله - با طلاق ویران شده است به این آسانی‌ها ساخته نمی‌شود،^۱ این بافت فرسوده شهر نیست که بعد شهرداری بسازد، این یک عمری افسردگی است! چه محرومیتی بدتر از این؟!

به هر تقدیر در اینجا فرمود به اینکه اگر اختیار را به دست مرد دادید، مرد چون بدهکار است طرف قلت که دست اوست، طرف کثرت مختار است، چرا؟ برای اینکه زن اختیار را که مال برای او هست به دست او داد. اما اگر مرد اختیار را به دست زن بدهد، مرد بدهکار است و زن طلبکار است، زن چون طلبکار است در طرف قلت مختار است اما در طرف کثرت چقدر می‌تواند از مرد بیچاره بگیرد؟ این بیان نورانی امام در تعلیل مسئله است وقتی راوی سؤال می‌کند چرا وقتی اختیار را به دست مرد دادند اختیار دو طرفه است و وقتی به دست زن دادند یک طرفه است؟ برای همین است. بعد در روایت‌های بعدی هم دارد به اینکه این نباید از «مهر السنة» بگذرد.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۶، ص ۵۴: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ النِّبْتَ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ وَيُبْغِضُ النِّبْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ». وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تَزَوَّجُوا وَزَوَّجُوا أَلَّا فَمِنْ حَظِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِتْفَاقُ قِيمَةِ أَيْمَةٍ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَيْتٍ يُعْمَرُ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بُغْضِهِ الْفُرْقَةَ».

